

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و پنجم، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۵ (پیاپی ۴۸)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

شکوه‌های امیرالمؤمنین علی(ع) در نهج‌البلاغه

دکتر سید فضل الله میرقادری*

دانشگاه شیراز

علی(ع) روح کلی بود که آهنگ ابدیت را در فضای عرب منعکس کرد و چون بزرگتر از زمان خودش بود، مردم نه او را شناختند و نه سخنش را درک کردند. «جبران خلیل جبران»

چکیده

با این‌که کتاب شریف نهج‌البلاغه گلچینی از سخنانی است که به امیرالمؤمنین(ع) مناسبت‌های مختلف بیان کرده است، دریایی بیکران از معارف الهی است و بعد از قرآن کریم بهترین راهنما برای هدایت بشر و ساختن انسان کامل است. هر انسان خواستار حقیقت می‌تواند از این دریای زخار به فراخور حال خویش کفی بر گرفته و جان تشنه‌اش را سیراب کند. سخنان امیرالمؤمنین(ع) دارای موضوعاتی است که مهمترین آن‌ها عبارتست از: فخر، توبیخ و تائب، حماسه، تخویف و تهدید، ذم و هجاء، رثاء، وصف، مدح، دعا و ابتهاج، حکمت و شکوه. در این نوشتار، ابتدا موضوعات نثر در نهج‌البلاغه با مثال ذکر شده، سپس یکی از آن موضوعات یعنی «شکوه» مورد بحث قرار گرفته است.

شکوه به معنی شکایت، اظهار نگرانی و گله‌مندی است و از مصدرهای ساختگی است که در زبان عربی به جای آن شکایت و شکوی بکار می‌رود. مشتقات کلمه‌ی شکوی دو بار در قرآن و سیزده بار در نهج‌البلاغه بکار رفته است. پس از معنای لغوی شکوه، کاربرد آن در نهج‌البلاغه بیان شده و به عوامل و انگیزه‌های آن اشاره شده؛ سپس از میان شکوه‌های موجود در نهج‌البلاغه که بیش از ۲۵ مورد است، ۲۰ مورد آن با ترجمه ذکر شده؛ سپس به موقعیت سخن و جنبه‌ی شکوه‌آمیز بودن آن اشاره و انگیزه‌ی شکوه بیان گشته است و در پایان از همه‌ی مطالب نتیجه‌گیری شده است.

واژه‌های کلیدی: ۱. موضوعات نثر ۲. شکوه ۳. توبیخ ۴. حکمت ۵. فخر.

۱. مقدمه

با این‌که کتاب شریف نهج‌البلاغه منتخبی از سخنرانی‌ها، نامه‌ها و حکمت‌هایی است که امام علی(ع) در دوران زندگی خود بیان کرده است و آنچه در این کتاب جمع‌آوری شده نسبت به آنچه از آن حضرت صادر گشته، از نظر کمیت اندک است، ولی همین مقدار، دریایی بی‌کران از معارف الهی است که بعد از قرآن بهترین راهنما برای هدایت بشر می‌باشد و هر انسان خواستار حقیقت، می‌تواند از این دریای زخار به فراخور ظرفیت وجودی و همت خویش کفی بر گرفته، جان تشنه‌ی خود را سیراب گرداند. اگر انسان‌ها معتقدند که کشتی حیات انسانی دچار کجروی، بی‌عدالتی، خودمحوری، خودکامگی، حسد، بخل، انحراف، سستی و زبونی شده است و ساحل امنی را می‌طلبد و اگر بر این باورند

که جان بشر تشنه‌ی آب زلالی است که عطشش را به صورت حقیقی فرو نشاند و اگر بدون دغدغه و تشویش، راهنمایی می‌خواهند که از نزدیکترین راه و بدون تلف شدن نیرو، وقت و استعداد، آن‌ها را به سر منزل مقصود برساند و راه رستگاری را در پیش روی آن‌ها نهد و اگر بشر امروزین خواستار رستگاری هر دو جهانی است و بدنبال ایده‌آل می‌گردد و از هر چیز تمام و کاملش را می‌خواهد و مشتاق است قطره‌ی وجودی خود را به اقیانوس بی‌کران و جاویدان حق و حقیقت متصل سازد، پس از قرآن کریم، باید با نهج‌البلاغه آشنا شود؛ جملات آن را بخواند، ترجمه کند؛ خوب بفهمد؛ تذوق کرده، به مرحله‌ی عمل در آورد و بر اساس آن زندگی نوینی را پایه گذارد، آن چنان که راه کمال را به سرعت طی کند و به مقصود و هدف متعالی خود رسد و به این راه و روش افتخار کرده، با سربلندی زندگی کند و با آمادگی و فراغ خاطر بمیرد و حیاتی دیگر از سر گیرد و در آن روز که پیشگاه حقیقت پدید شود، شرمندگی خویش نباشد.

۱.۱. بیان موضوع

سخنان گرانقدر و ارزنده‌ی مولای متقیان حضرت علی(ع) که به مناسبت‌های مختلف و خطاب به شخص یا اشخاص و یا بدون خطاب عرضه شده است، اغراض و اهدافی را در پی دارد و انگیزه‌هایی برای بیان آن در کار بوده است. همان‌گونه که برای شعر عربی از دوره‌ی جاهلی تا به امروز اغراضی را ذکر کرده‌اند، نثر عربی هم اغراض و موضوعاتی دارد. «شکوه» یکی از موضوعات نهج‌البلاغه است که نظر هر پژوهشگری را به خود جلب می‌کند.

۱.۲. هدف و ضرورت

هدف از انجام این تحقیق، اطلاع مجمل از موضوعات نثر نهج‌البلاغه و بررسی همه‌جانبه‌ی موارد شکوه و تحلیل شرایط و راز و رمز آن می‌باشد با توجه به اهمیت شکوه و موارد آن، ضرورت این تحقیق آشکار می‌شود.

۱.۳. روش تحقیق و مراحل آن

روش تحقیق در این مقاله، کتابخانه‌ای است. ابتدا موضوعات نثر عربی را در نهج‌البلاغه با مثال یادآور شده، سپس یکی از آن موضوعات، یعنی «شکوه» مورد بحث قرار گرفته است. همچنین معنای لغوی شکوه و کاربرد آن در نهج‌البلاغه بیان گردیده و به عوامل و انگیزه‌های شکوه اشاره شده، آنگاه از میان سخنان شکوه‌آمیز امام(ع) که بیش از ۲۵ مورد می‌باشد، ۲۰ مورد که بارزتر بوده با ترجمه ذکر شده است. سعی شده جهت اختصار کلام به حداقل متن عربی اکتفا نموده، با آوردن بخش اندکی از آن، به ترجمه تمام متن اقدام شود. متن و شماره‌ی سخنان امام(ع) در نهج‌البلاغه براساس نسخه‌ی دکتر صبحی صالح است و برای ترجمه‌ی از ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی و ترجمه‌ی دکتر سیدمحمد مهدی جعفری استفاده شده؛ البته بیشتر ترجمه‌ها از نگارنده می‌باشد. سپس به موقعیت سخن و جنبه‌ی شکوه‌آمیز بودن آن اشاره و انگیزه‌ی هر شکوه بیان گشته و در پایان از همه‌ی مطالب نتیجه‌گیری شده است. به امید این‌که این اقدام مورد رضایت صاحب سخن و مورد استفاده‌ی دانشجویان و دانش‌پژوهان قرار گیرد.

۱.۴. سپاسگزاری

برخود لازم می‌دانم از استاد فرزانه و ارجمندم جناب آقای دکتر سیدمحمد مهدی جعفری که نخستین بار در دانشگاه تهران مرا با نهج‌البلاغه آشنا ساخته، برای همیشه وجودم را شیفته‌ی کلام مولای متقیان فرمود، صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. خداوند به ایشان خیر دنیا و آخرت عطا فرماید.

۲. موضوعات نثر در نهج‌البلاغه

هر کلامی چه شعر و چه نثر دارای موضوعاتی است. با بررسی نثر نهج‌البلاغه به این نتیجه می‌رسیم که مهمترین موضوعات نثر در این کتاب مقدس عبارتست از: فخر، توبیخ و تأنیب، حماسه، تحویف و تهدید، ذم و هجاء، رثاء، وصف، مدح، دعا و ابتهال، حکمت و شکوه.

۲.۱. فخر

فخر چیره شدن بر کسی در مفاخرت، نبرد، نازیدن، مباحات، بالیدن، خودستایی به خصال و مباحات به مناقب و مکارم چه دربارهی خود و چه دربارهی پدران خود باشد. (الخوری، ۱۸۹۲م). فخر بدین معنی است که انسان به

فضیلت‌ها و برتری‌های خود اشاره کند. امام علی(ع) به مناسبت‌های مختلف و در مواضع گوناگون، فضائل خود را بازگو کرده‌است. بدون تردید این اشارت‌ها برای راهنمایی بشر و رشد و تکامل آن‌ها بوده است و این‌که آن‌ها الگوی نیکوی خود را بهتر بشناسند. به عنوان نمونه حضرت می‌فرماید: ... اليَوْمَ أَنْطَقُ لَكُمْ الْعِجْمَاءَ ذَاتَ الْبِيَانِ،... ما شككتُ في الحقِّ مُذْأَرِيَّتَهُ^۱ (صالح، خطبه ۴: ۱۳۹۵) امروز هر گنگ و بی‌زبانی را که نطق و بیانی دارد برای شما به زبان آورم. از زمانی که حق را به من نشان داده‌اند در آن شک نکرده‌ام.

۲.۲. توبیخ

توبیخ به معنی ملامت نمودن، نکوهیدن و سرزنش است (دهخدا، ۱۳۷۳). این نکوهش در برابر کوتاهی در انجام وظیفه‌ای است که امکان جبران آن وجود ندارد. امام علی(ع) بعد از قتل طلحه و زبیر می‌فرماید: وَقَرَسَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ... (خطبه‌ی ۴) کر باد گوشی که فریاد هشداردهنده را عمیقاً درک و تدبیر نکند! و خطاب به سرباز زندگان از جهاد می‌فرماید: يا أشباه الرجال ولارجال! خُلُومُ الاطفال و عقول ربات الحجال، لوددتُ أتی لم أركم ولم أعرکم ... قاتلكم الله ... (خطبه‌ی ۲۷) ای مردنمایی که مرد نیستید! اندیشه و آرمان‌های بچگانه و خردهای نوعروسان به حجله نشست! دوست داشتیم که شما را هیچ ندیده و نمی‌شناختم ... خدا مرگتان دهد ...

۲.۳. حماسه

حماسه به معنی دلیری کردن و شجاعت نمودن و شدت و سختی در کار است. (دهخدا، ۱۳۷۳). کلام حماسی، کلامی است که با قاطعیت عرضه می‌شود و هدف از آن تغییر وضع موجود و دگرگون ساختن آن است. امام علی(ع) در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین، برای تشویق و تهییج یاران خویش به جهاد، پس از راهنمایی‌های مختلف و دادن روحیه، درباره‌ی ضرورت جنگ بی‌امان برای شکست شامیان می‌فرماید: إِنَّهُمْ لَمْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنِ دِرَاكٍ: يَخْرُجُ مِنْهُمْ النَّسِيمُ وَ ضَرْبُ يَفْلُقُ الْهَامَ وَ يَطِيحُ الْعِظَامَ وَ يُنْذِرُ السَّوَاعِدَ وَ الْأَقْدَامَ وَ ... (خطبه‌ی ۱۲۴) همانا شامیان، بدون ضربت نیزه‌های پیاپی هرگز از جای خود خارج نشوند، ضرباتی که بدنهایشان را سوراخ نماید، چنانکه وزش باد از این سو فرو شده بدان سو درآید، ضربتی که کاسه‌ی سر را بپراکند و استخوان‌های بدن را خرد و بازوها و پاها را قطع و به اطراف پخش کند و ...

و در سال ۳۵ هجری، دومین روز به خلافت رسیدنش، درباره‌ی اموال فراوان بیت‌المال که عثمان به بعضی از خویشاوندان خود بخشیده بود، با قاطعیت می‌فرماید: وَاللَّهِ لَوْ وَجِدْتُهٗ قَدْتَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهٖ الْاِمَاءَ لَرَدَدْتُهٗ. (خطبه‌ی ۱۵) به خدا سوگند اگر ببینم که با مالی مهریه‌ی زنان داده شده و با آن کنیزان خریداری شده، بی‌درنگ آن مال را به بیت‌المال و صاحبانش باز می‌گردانم.

و در جای دیگر پس از اشاره به پیشتازی خویش در لشکر اسلام و ذکر این موضوع که هم اکنون نیز همان راه را می‌روم می‌فرماید: لَانْقِبْنَ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ (خطبه ۳۳) به خدا سوگند باطل را نقب زنم و دل آن را بشکافم تا حق از پهلویش بدرآید.

۲.۴. تخویف و تهدید

تخویف مصدر باب تفعیل به معنی ترساندن و بر حذر داشتن است. (دهخدا، ۱۳۷۳). امام(ع) خطاب به نهروانیان می‌فرماید: فانا نذیر لکم أن تصبحوا صرعی بأثناء هذا التَّهْرِ... (خطبه‌ی ۳۶) من بیم دهنده‌ی شمایم؛ مبادا با مداد برآید، در حالی که در کناره‌های پیچ و خم این نهر، و در میان هموارها و پستی‌های این زمین گود کشته و در خاک و خون آغشته باشید، بدون بی‌بینه‌ای که در این اقدام خود از جانب پروردگار داشته باشید یا برهان آشکاری که با شما باشد.

در حقیقت سر منزل اجل، شما را به این سو و آن سو افکنده و تقدیر، شما را به تله‌ی مرگ انداخته است.

۲.۵. ذم و هجاء

هجاء به معنی نمایان ساختن بدی‌ها و نقاط ضعف، کاستی‌ها و ناپسندی‌های شخص، گروه و یا طایفه‌ی مورد نظر است. (احمد بدوی، ۱۹۶۴). امام(ع) در مذمت عمروبن عاص می‌فرماید: عَجَباً لَا بِنِ النَّابِغِ! يَزْعُمُ لِاهْلِ الشَّامِ أَنْ فِي دُعَابَةٍ وَ ... (خطبه‌ی ۸۴) در شگفتم از فرزند آن زن نابکار، بر مردم شام تلقین باطل می‌کند که من دارای روحیه‌ی

شوخ و مردی لهوگرا و بازی دوستم. کشتی‌گیری هستم کوشا که کار من بر زمین زدن مردان و تلاش بر آن است. این نابکار باطل گفته و سخن معصیت‌کارانه بر زبان آورده است. آگاه باشید که بدترین سخن دروغ است. آن نابخرد سخنی می‌گوید و گفتارش دروغ است.

۲.۶. رثاء

رثاء به معنی گریه کردن بر مرده و ذکر نیکی‌های اوست و سخن گفتن درباره‌ی مرده با اظهار تأسف. (احمد بدوی، ۱۹۶۴). امام علی(ع) به دنبال غسل و تجهیز جنازه‌ی پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: بآبی أنت و امی یا رسول الله! لقد انقطع بموتک مالهم ینقطع بموت غیرک ... (خطبه‌ی ۲۳۵) پدر و مادرم فدایت باد، با مرگ تو، رشته‌ای برید که در مرگ جز تو کسی چنان ندید. پایان یافتن دعوت پیامبران و بریدن خبرهای آسمان، چنانکه مرگت دیگر مصیبت‌زدگان را به شکیبایی واداشت و همگان را در سوگی یکسان گذاشت. و اگر نه این است که به شکیبایی امر فرمودی، و از بی‌تابی نهی نمودی، اشک دیده را با گریستن بر تو، به پایان می‌رساندم ...

۲.۷. وصف

وصف به معنی شرح دادن و بازگو کردن ویژگی‌های چیزی است (دهخدا، ۱۳۷۳) و ناقدان ادب بر آنند که بهترین وصف آن است که وصف‌کننده، ویژگی‌های چیزی یا کسی را چنان بازگو کند که شنوندگانی که آن را ندیده‌اند، گمان برند آن را دیده‌اند. وصف در نهج‌البلاغه یکی از اغراض مهم است. امام علی(ع) در وصف خفاش می‌فرماید: ... و من لطائف صنعته و عجائب خلقته ما أَرانا مِن غوامضِ الحکمه فی هذه الخفافیش الّتی یقبضها الضیاء الباسطُ لکلّ شیءٍ و یبسطها الظلامُ القابضُ لکلّ حیّ ... (خطبه‌ی ۱۵۵) و از لطیفه‌های صنعت و شگفتی‌های خلقت او که پیش چشم ماست، تدبیر دقیق او در آفرینش شبپره‌هاست؛ که روشنایی آن‌ها را بر جای می‌دارد، در حالی که هر چیز را به نشاط در می‌آورد. و تاریکی پر آن‌ها را می‌گستراند در حالی که هر زنده را در هم می‌کشاند و چه‌سان دیده‌ی آن کم‌بین است که نتواند از آفتاب رخشان روشنی ستاند. نوری که بدان راه‌های خویش بیاید و با پرتو آشکار خورشید خویشتن بدانجاها که داند رساند ... و شبپره دو بال دارد، نه چندان نازک که در هم شکنند و نه چندان سست که سنگینی کند. می‌پرد و بچه‌ی او بدو چسبیده است ... (جعفری، ۱۳۷۲).

و در خطبه‌ی ۱۶۵ نهج‌البلاغه، طاووس را به صورت شگرفی به وصف می‌کشد.

۲.۸. مدح و ستایش

یکی از موضوعات مهم نثر در نهج‌البلاغه مدح است که شامل حمد خداوند و مدح پیامبر اکرم(ص) می‌باشد و در ابتدای بسیاری از سخنان امام(ع) آمده است و بعضی از خطبه‌ها ویژه‌ی حمد و ستایش خدا و مدح رسولش می‌باشد. مدح در اصطلاح ادبیات به معنی ثنای به صفات جمیله، توصیف به نیکویی، تحسین و تمجید است (دهخدا، ۱۳۷۳).

۲.۹. دعا و ابتهال

دعا در لغت، خواندن و خواستن است و در اصطلاح، سخن گفتن با خداوند و خواستن از او و ابتهال، زاری به درگاه اوست (همان). امام علی(ع) در موارد زیادی با خدای خود به مناجات پرداخته است. بعضی از دعاها در لابه‌لای سخنان آن حضرت دیده می‌شود و گاهی کلامی ویژه‌ی دعاست. به عنوان نمونه امام(ع) می‌فرماید: «اللهم اغفر لی ما أنت اعلمُ به منی. فان عدتُ فعد علیّ بالمغفره ...» (خطبه‌ی ۷۸) خدایا بر من ببخش آنچه را که از من بدان داناتری و اگر بدان بازگشتم تو به بخشایش باز گرد (که بدان سزاواری) خدایا! بر من ببخشای وعده‌هایی را که نهادم و آن را نزد من وفایی نبود و بیامرز آنچه را که به زبان به تو نزدیکی جستم و دل راه مخالفت آن را پیمود. خدایا! بر من ببخشای نگاه‌هایی را که نباید و سخنانی را که به زبان رفت و نشاید و آنچه دل خواست و نایست و آنچه بر زبان رفت از ناشایست.

۲.۱۰. حکمت

حکمت در لغت، کلام موافق با حق و پند و اندرز است و نیز به معنی حجت و برهان قطعی که مفید اعتقاد باشد نه مفید ظن و اقتناع (تهانوی، ۱۸۶۲). منظور ما از حکمت، کلام کوتاه و موجزی است که از نزدیکترین راه، مخاطب را به هدف برساند. حکمت یکی از موضوعات مهم نثر در نهج‌البلاغه است. نه تنها در بخش کلمات قصار نهج‌البلاغه.

حکمت‌های فراوانی است، بلکه در لابه‌لای خطبه‌ها و نامه‌ها نیز حکمت‌های فراوانی به چشم می‌خورد؛ به عنوان نمونه امام(ع) می‌فرماید: «الطامعُ فی وثاق الذلِّ» (حکمت ۲۲۶) طمعکار در بند خواری گرفتار است. «أغض علی القذی والالم ترضَ ابداً» (حکمت ۲۱۳) بر آزار و درد بایدت تحمل نمود وگرنه هرگز خرسند نخواهی بود. و در پایان خطبه‌ی ۴ می‌فرماید: «مَن وثق بماءٍ لم یظلماً» (خطبه‌ی ۴) آن کس که اطمینان به آب دارد، سوز عطش را احساس نمی‌کند. موضوعات دیگری در نهج‌البلاغه هست که ما در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۳. شکوه

شکوه به معنی شکایت و گله، اظهار نگرانی، گله‌مندی و تظلم است. شکوه از مصدرهای ساختگی است و در زبان عربی به جای آن شکایت و شکوی بر وزن فتوی بکار می‌رود. (دهخدا، ۱۳۷۳) خاقانی می‌گوید:

عوض شکوه کنم شکر چو یوسف اظهار من به دولت اگر از سیلی اخوان برسم
و مولوی می‌گوید:

غیر حق جمله عدو و دوست اوست با عدو از دوست کی شکوه نکوست
مشتمات شکوی دو بار در قرآن بکار رفته است (یوسف، ۸۶ و مجادله، ۱) و سیزده بار در نهج‌البلاغه بکار رفته است.

شکوه در نهج‌البلاغه با تمام معانی مذکور بکار رفته است و مشخص کردن تمام موارد شکوه کار آسانی نیست؛ ولی در این تحقیق بیش از ۲۵ مورد شکوه تشخیص داده شد که ۲۰ مورد آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در مورد هر شکوه عناوینی مطرح می‌شود، از جمله: شخص شکوه کننده، عوامل و انگیزه‌های شکوه، کسی که از او شکوه می‌شود، زمان و مکان شکوه، کسی که نزد او شکوه می‌شود.

شکوه کننده در این مبحث، امام علی(ع) است که اگر شکوه به معنی تظلم و دادخواهی باشد، آن حضرت فقط نزد خداوند و پیامبر شکوه می‌برد و اگر به معنی گله‌مندی و اظهار نگرانی باشد، دیگران را هم در بر می‌گیرد. عوامل و انگیزه‌های شکوه در نهج‌البلاغه متفاوت و متنوع است که مهمترین آن‌ها عبارتست از: خطاکاری مردم، خودخواهی‌ها، خود را به ناتوانی زدن، ضعف و زبونی، کوتاهی در انجام وظیفه، تمایل به سوی باطل، تنها گذاشتن حق، عصیان و نافرمانی، پیمان‌شکنی، ستمگری، ناآگاهی و ظاهربینی، بکار نگرفتن نیروی اندیشه و خرد، قدر ناشناسی و ناسپاسی.

در مورد مخاطب یا مخاطبان شکوه دو حالت پیش می‌آید؛ حالت اول این است که مخاطب شکوه، همان کسی باشد که از او شکوه می‌شود. حالت دوم این است که مخاطب شکوه غیر از کسی است که از او شکوه می‌شود. اشخاصی که از آن‌ها شکوه می‌شود، ممکن است عامه‌ی مردم باشند و یا افراد سرشناس و یا ممکن است مخاطب شکوه بطور واضح مشخص نشود که در این حالت شمول آن بیشتر است. پس از این مقدمه، موارد شکوه را بررسی می‌کنیم.

۳.۱. شکوه از تباه شدن رأی با سرپیچی و نافرمانی

... وأفسدتم علی رأیی بالعصیان والخذلان، حتی قالت قریش: إن ابن ابی طالب رجلاً شجاعاً و لکن لا علم له بالحرب. لله ابوه! وهل أحدٌ منهم أشدّها مراساً و اقدم فیها مقاماً منی؟! لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرین، وهأنذا قد ذرقت علی السّین! و لکن لارأی لمن لا یطاع! (خطبه‌ی ۲۷).

... و با سرپیچی و یاری نکردن، رأیم را تباه کردید، تا کار بدانجا رسید که مردمی از قریش گفتند: «البته فرزند ابوطالب شجاع است ولی به فن جنگ دانا نیست. خدا پدرشان را بیمارزد! آیا کسی از آنان در میدان جنگ کار آزموده‌تر و پابرجاتر و در موقعیت خطرناک، باسابقه‌تر از من هست؟ هنوز عمرم به بیست سال نرسیده بود که در میدان‌های کارزار قد برافراشتم و اینک از شصت سال گذشته‌ام؛ ولی چه باید کرد؟ کسی که اطاعت نشود، رأی او هم اثر ندارد!»
در کلام فوق، شکوه‌ی امام علی(ع) از دو طبقه است؛ یکی از اهل کوفه که رأی او را با نافرمانی و تنها گذاشتن

مختل ساختند و یکی از جماعتی از قبیله‌ی قریش که درباره‌ی آن حضرت اظهار نظر بی‌جا و دور از دادگری کردند و با اعتراف به شجاعت آن حضرت گفتند: «اطلاعات جنگی ندارد» که حضرت بالحنی که ویژه‌ی چنین موقعیتی است می‌فرماید «خدا پدرشان را بیمارزدا» منظور این است که واقعاً دور از انصاف سخن گفته‌اند؛ چون آن‌ها در حالی این سخن را به زبان آورده‌اند که تاریخ شرکت مرا در جنگ می‌دانند و می‌دانند که کسی از من با سابقه‌تر و با مهارت‌تر نیست. قبل از بیست سالگی تا پس از شصت سالگی در جنگ، تکاپو داشته‌ام.

در پایان علت کارایی نداشتن رأی و اندیشه را در آن موقعیت یادآور می‌شود و آن اطاعت نکردن مردم از فرمان اوست. کسی که از او پیروی نکند گویی که صاحب رأی نیست.

مردم آن زمان، قضاوت‌کنندگان بی‌خبر از راز و رمز امور بوده‌اند. آن‌ها نمی‌دانند که آن حضرت هر کارش از روی حساب، قانون شریعت و رعایت مسائل انسانی است و هیچگاه جانب پروا پیشگی را فرو نمی‌نهد و کارهایش بدور از افراط و تفریط است. گویی مردم آن زمان بی‌باکی و تهوّر و آدم‌کشی را در هر جهت و به هر شکل شجاعت می‌نامیده‌اند. حضرت، اندیشه و تیغ را در جای خود و از بهر حقیقت به کار می‌برد:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم مالک روحم نه مملوک تنم
خون نپوشد جوهر تیغ مرا باد از جاکمی کند میغ مرا

(مولوی، ۱۳۸۰)

۳.۲. شکوه از بی‌یاوری

... فنظرتُ فاذا لیسَ لی معینُ الا اهل بیتی، فضننتُ بهم عن الموتِ وأغضیتُ علی القذی و شربتُ علی الشّجا، و صبرتُ علی أخذ الکظمِ وعلی أمرٍ من طعم العلقمِ (خطبه ۲۶).

(هنوز زمانی از رحلت رسول اکرم (ص) نگذشته بود که چون به توده‌ی مسلمانان) نگرستم، ناگهان خود را تنها یافتم و جز اهل بیتم برای خود یاوری ندیدم؛ لذا مرگ را برای چنین خاندانی (که باید سرپرست دینی و اخلاقی مردم باشند) روا ندیدم، ناچار بر خاشاک خلیده در چشم، دیده فرو بستم؛ بر اندوه گره‌خورده در گلو، آب نوشیدم و در برابر غمی جانکاه و نفس‌گیر و زیستی تلخ‌تر از دانه‌ی زهرآگین علقم، شکیبایی پیشه ساختم.

این سخن یکی از شکوه‌های تلخ امام (ع) است که خود را بی‌یار و یاور می‌بیند. از سویی اهمیت و عظمت خاندان خود و بردباری‌اش را در بدترین، سخت‌ترین و جانکاه‌ترین شرایط یادآور می‌شود.

سبب تنهایی امام (ع) که در سخنان دیگر ایشان در نهج‌البلاغه ذکر شده است، حق‌گویی و حق‌جویی است و تنها نزدیکیان و خاندان آن حضرت می‌توانستند او را تحمل کنند.

سؤالی که در اینجا به ذهن هر کس خطور می‌کند، این است که حمایت‌کنندگان و مدافعان امیرالمؤمنین (ع) در مسأله‌ی زمامداری پس از پیامبر اکرم (ص) شخصیت‌های دیگری نیز بوده‌اند؛ از جمله: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر، مقداد بن اسود کندی، ابویوب انصاری، مالک اشتر و چند صحابه‌ی دیگر؛ با این حال چرا حضرت، دفاع‌کنندگان از خود را به اهل بیت خود منحصر فرموده است؟ پاسخ سؤال مذکور این است که این تعداد انگشت‌شمار به قدری به مقام آن حضرت ارادت و عشق می‌ورزیدند که مانند اهل بیت و دودمان ایشان بودند؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «سلمانُ منّا اهل البیت» (جعفری، ۱۳۶۰).

۳.۳. شکوه از قدر ناشناسی

... و قد كنت أمرتکم من هذه الحکومه امری، و نخلتُ لکم مخزون رأیی، لو کان يطاعُ لقصیرُ أمرٌ! فأبیتم علی ابا المخالفین الجفاه و المناذین العصاه حتی ارتاب الناصحُ بنصحہ و ضنّ الزندُ بقدحہ ... (خطبه‌ی ۳۵).

من دستور خود را درباره‌ی حکمیت به شما داده و نظریه‌ی خود را صاف و روشن برای شما گفته بودم؛ اگر بنا بود از قصیر امری اطاعت شود، شما در برابر دستور و نظریه‌ی من امتناع ورزیدید، مانند امتناع مخالفان ستمکار و طردکنندگان حقیقت و گنهکاران؛ تا جایی که انسان خیرخواه درباره‌ی خیرخواهی خود به تردید افتاد و آتش زنه از بیرون آوردن شراره، امتناع ورزید.

امام علی (ع) در مسأله‌ی حکمیت با اصرار تمام مخالفت کرد؛ ولی آن‌ها از وی اطاعت نکردند؛ نتیجه‌ی این مخالفت

را هم دیدند. نه تنها عذرخواهی نکردند، بلکه گویی طلبکار هم شدند. حضرت به آن‌ها تذکر داد که فریب قرآن‌های سر نیزه را نخورند و فرمود: من قرآن ناطق هستم؛ لازم نیست حکمیت را بپذیرید؛ این یک حیلۀ شیطان است؛ قبول نکردند. پس از آن فرمود: حال که اصرار به جهالت و حماقت خود دارید، ابوموسی اشعری را نفرستید بلکه به جای او ابن عباس را بفرستید. باز هم مخالفت کردند و این مخالفت کورکورانه را به حدی رسانیدند که خیرخواه آن‌ها در خیرخواهی خود به تردید افتاد.

سپس امام(ع) تمثیل زیبایی را می‌آورد و می‌فرماید: «آتش زنه از بیرون آوردن شراره امتناع می‌ورزد.» یعنی شخصی که در مقابل شماست، خاصیت وجودیش را بروز نمی‌دهد؛ با این منظور که کسی که باید خاصیت راهبری را برای شما داشته باشد، دست بسته شده و نمی‌تواند نقش خود را ایفا کند. رفتار آن مردم در مقابل امام(ع) ما را به یاد این ضرب‌المثل می‌اندازد که می‌گوید: «العقربُ تلدغُ و تصیحُ» (المیدانی، ۱۹۸۷) عقرب هم نیش می‌زند و هم فریاد. این ضرب‌المثل در مورد کسی به کار می‌رود که خودش کار را خراب کرده و خودش هم پس از آن طلبکار شده است.

۳.۴. شکوه از ستمکاری ناکثین، مارقین و قاسطین

... فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجاً، أری ترائی نهباً،... فلما نهضت بالامر نکنت طائفة و مرقت اخری و قسط آخرون ... (خطبه‌ی ۳)

من راه بردباری را در پیش گرفتم؛ چونان بردباری که در چشم خس و خاشاک و در گلو، استخوان باشد. می‌دیدم حقی که به من رسیده و از آن من است، به یغما می‌رود ... هنگامی که زمامداری را پذیرفتم، گروهی عهد را شکستند و جمعی از راه منحرف گشتند و گروهی ستمکاری پیشه کردند.

نارواست اگر کسی بگوید، شکوه و ناله‌ی امام(ع) به جهت از دست دادن حکومت و خلافت بوده است؛ بلکه با توجه به شخصیت والای آن حضرت و سخنان دیگرش درباره‌ی خلافت، همگان یقین دارند که او به خاطر عدم رعایت حق و حقیقت شکوه می‌کند. همین خلافت است که حضرت آن را از آب بینی بز هنگام عطسه پست‌تر و از لنگه کفش کهنه‌اش بی‌ارزش‌تر می‌داند. شکوه‌ی او در حالی است که همه چیز از او سلب شده است. از یک سو حق پایمال می‌شود و از سوی دیگر جامعه‌ی نوپای اسلامی آن روزگار احتیاج به وحدت و آرامش دارد. این بردباری‌های تلخ و جانکاه از عواملی است که ثابت می‌کند مولای متقیان، حضرت علی(ع)، چگونه جوهره‌ای دارد.

۳.۵. شکوه از انحراف و جهالت

... ما زلت انتظر بکم عواقب الغدر و اتوسمکم بحلیه المغترین، حتی سترنی عنکم جلبابُ الدین و بصّر نیکم صدقُ النیة. اقمتم لکم علی سنن الحق فی جواد المضله حیث تلتقون و لادلیل و تحتفرون ولا تمیهون (خطبه‌ی ۴).

... من همواره انتظار بروز نتایج خیانتگری شما را می‌کشیدم و آثار فریب‌خوردگی شما را با فراست دریافته بودم. پرده‌ی دین، مرا از دیدگان شما فرو پوشیده و صدق نیت و صفای درونم، حقیقت شما را بر من آشکار ساخته است. من راهبری شما را در راه‌های حق که در میان جاده‌های گمراهی کشیده شده است به عهده گرفتم. شما در این جاده‌های گمراهی به یکدیگر می‌رسید و رهبری ندارید؛ زمین را حفر می‌کنید و به آبی نمی‌رسید (شهیدی، ۱۳۷۸).

این کلام پس از قتل طلحه و زبیر ایراد شده و در آن، شکوه با فخر و تحذیر آمیخته است. انگیزه‌ی شکوه در این کلام، راهنمایی و راهبری روشن امام(ع) و گمراهی پیروان است. منظور این است، وقتی مردم از وجود راهبری آگاه و همه جانبه و ایده‌آل برخوردارند و او همه‌ی راه‌ها را برای ایشان روشن می‌کند، ولی آن‌ها راه روشن حق را رها کرده، طریق جهالت‌ها و گمراهی‌ها را می‌پیمایند؛ این موضوع غمی است که قلب انسان را پر می‌کند و روح او را آزار می‌دهد. آیا بعد از حق چیزی جز گمراهی انتظار می‌رود؟ وقتی که انسان‌ها در راه باطل پیش رفتند و در مرداب‌های فساد غوطه خوردند، آیا با حق ملاقات خواهند کرد؟ حفر کردن زمین کنایه از تلاش فراوان و نیافتن آب کنایه از نرسیدن به حق و حقیقت است.

۳.۶. شکوه از احساس بن‌بست

... فان أقل یقولوا: حرص علی الملک و ان اسکت یقولوا: جزع من الموت! هیهات بعد اللتیوالتی! والله لابن ابی

طالب آنسُ بالموتِ مِنَ الطِّفْلِ بَثْدَى امَّه بَلْ اَنْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بَحْتُ بِهِ لَا ضَطْرْبُتُمْ اضْطْرَابَ الْاَرَشِيَهْ فِي الطُّوَى الْبَعِيدَهْ! (خطبه‌ی ۵).

اگر سخنی بگویم، گویند بفرمانروایی حریص گشته است و اگر خاموش نشینم، گویند از مرگ هراسیده است. این گمان چقدر خطاست و از من دور است! بعد از آن همه نشیب و فرازها (میدان‌های مرگبار و آن جنگ‌های خونین) به خدا سوگند فرزند ابوطالب به مرگ مأنوس‌تر از طفل به پستان مادر است. بلکه علم مکنونی را در من فرانهاده‌اند که اگر بدان دم زخم (بدون شک هراسناک خواهید شد) و چون طناب دلوی که به سرعت در چاه عمیقی روان است، مضطرب خواهید گشت.

چون پیامبر اکرم(ص) رحلت نمود، مردم با ابوبکر بیعت کردند. جماعتی از سران مهاجرین در محضر امام علی(ع) گرد آمدند. هر کدام به نوبت سخنان آتشینی گفتند و از پیشامد سقیفه اظهار نارضایتی کردند. بعضی از آنان نظرشان فقط طرفداری از علی(ع) بود که او را شاخص حق می‌دیدند. برخی دیگر از خلافت ابوبکر دلتنگ بودند. دسته‌ی دیگری در هراس و اضطراب بودند که سیادت عرب از خانواده‌ی بنی امیه و بنی‌هاشم بیرون رفته و در میان مردمی بی‌سابقه در سروری، جای گرفته است. ابوسفیان از همین دسته بود که محرکش در این اجتماع، جز عصیبت قومی و بازپس گرفتن سیادت از دسته رفته‌ی بنی‌امیه نبود. عباس نیز از سران بنی‌هاشم بود. پس مردم این انجمن هر یک به قصدی گرد آمده، سخنان آتشینی داشتند؛ شاید بتوانند احساسات امام علی(ع) را برانگیزند و در دل چون دریایش نفوذ کنند. عباس سخن پرشور و مهیجی گفت و با این جمله کلامش را خاتمه داد: «سوگند به خدا اگر نه این بود که اسلام قید فتک است (ناگاه کشتن را منع کرده است) سنگ‌های سخت کوه را به جنبش و خروش می‌آوردم و همه را روی هم می‌غلطاندم؛ چنانکه صدای برخورد آن‌ها با هم از بالا شنیده شود!». ابوسفیان نیز کلام پرحرارتی گفت و در پایان به طرف علی(ع) متوجه شده و گفت: «دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم؛ به خدا سوگند اگر بخواهی این وادی و بیابان را بر سر ابوبکر از سواره و پیاده پرخواهم کرد». پس از این گفتگوها و سخنان مهیج، آن کوه صبر و مرد قدرت و خرد، آماده‌ی جواب شده، جامه‌ای که بر خود پیچیده بود از هم بگشود و بند کمر را باز کرد، به زانو نشست. آنگاه آنچه با چشم دوربین و بینش ناقد خود از وضع عرب و مقاصد اهل مجلس و مصالح حوزه‌ی اسلام می‌دید، با زبانی بلیغ اظهار کرد.

قسمتی از آن کلام، شکوه‌ای است که ذکر شد. این شکوه، از شکوه‌های درد آور و تلخ امام(ع) است که آن حضرت خود را در یک بن بست آزاردهنده، احساس می‌کند و همان حالت خاردرد چشم و استخوان در گلو را تداعی می‌نماید؛ هرگونه که رفتار کند، راه سوء استفاده و برداشت نادرست باز است. اگر سخن گوید، آن‌ها اینگونه برداشت می‌کنند که او می‌خواهد زمینه‌ی بدست آوردن خلافت را برای خود هموار سازد و اگر ساکت بماند، می‌گویند عافیت طلبی را پیشه کرده، از مرگ می‌هراسد. امام(ع) برای دفع این توهم، اشتیاقش را به مرگ، به اشتیاق کودک به شیر خوردن تشبیه می‌کند و تشبیه را از تساوی خارج می‌کند و اشتیاق و انس خود را بیشتر از آن می‌داند.

۳.۷. شکوه از نداشتن اعتماد به زیردستان

... وَاِنَّ وَاللّٰهِ لَاطْنٌ اَنْ هُوَ لَآءِ الْقَوْمِ سَيِّدَالْوَنَ مَنْكُمُ بَاِجْتِمَاعِهِمْ عَلٰى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرَّقَكُمُ عَن حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ اِمَامِكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ اِمَامِهِمْ فِي الْبَاطِلِ وَبَادَاثِهِمْ الْاِمَانَةَ اِلٰى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ وَفَسَادِكُمْ، فَلَوَا تَمَنَّتْ اَحَدُكُمْ عَلٰى قَعْبٍ لَخَشِيْتُ اَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ (خطبه‌ی ۲۵).

به خدا سوگند، گمان دارم آن مردم به زودی بر همه جا مسلط خواهند شد و دولت را از چنگ شما بیرون خواهند آورد؛ چه آنان در باطل خود متحد و هم‌آیند و شما از گرد حق خود پراکنده‌اید؛ شما امام خود را در حق نافرمانی می‌کنید و آنان پیشوای خود را در باطل فرمانبرند؛ آنان به دوست خود ادای امانت می‌کنند و شما خیانت‌کاری؛ آنان در سرزمین خود به اصلاح می‌کوشند و شما به فساد می‌پردازید. اطمینان من از شما چنان سلب شده که اگر شما را بر حفظ ظرف مسینی امین گردانم، می‌ترسم دسته‌ی آن از میان برود.

در این کلام، عواملی که موجب شکوه‌ی امام(ع) از اهل کوفه شده است، عبارتست از: عدم اطاعت مردم از رهبر صالح، اطاعت از پیشوای باطل، از میان رفتن امانت و امنیت عمومی و شیوع دزدی و خیانت. اینها همان عواملی است

که اجتماع بشری را تهدید می‌کند و موجب از میان رفتن هر جامعه، فرهنگ و تمدنی می‌شود.

۳.۸. شکوه از دوگانگی در گفتار و کردار بعضی از مردم

إيها الناسُ المجتمعه ابدانُهُم، المختلفه أهواؤُهُم، كلا مُكم يوهي الصَّمَّ الصَّلابَ و فعلكم يطمع فيكمُ الاعداءُ! تقولونَ في المجاس: كيتَ وكيتَ، فاذا جاءَ القتالُ قلتُم: حيدى حيدى!... اصبحتُ واللهِ لاصدقُ قولكم، و لا اطمعُ في نصرکم، ولا اوعدُ العدوَّ بکم ... (خطبه‌ی ۲۹).

(وقتی که معاویه ضحاک بن قیس را با لشکریانی که از سه هزار تا چهار هزار بودند روانه کرد، ضحاک اموال مردم را غارت نمود و به حجاج بیت‌الله حمله کرد و همه‌ی کالاهای آن‌ها را گرفت؛ سپس عمرو بن عبیسه بن مسعود، برادرزاده‌ی عبدالله بن مسعود، را که از اصحاب پیامبر بود، دید؛ او را با جمعی از یارانش کشت. امیرالمؤمنین(ع) بعد از این ماجرا خطاب به مردم می‌فرماید:

هان ای مردمی که بدنهایشان جمع و آرزوهایشان مختلف است! گفتار شما سنگ سخت خارا را سست می‌کند؛ ولی کردارتان دشمن را درباره‌ی شما به طمع می‌افکنند. در مجالستان که گرد هم می‌نشینید - به لاف و گزاف و خودستایی - چنین و چنان می‌گویید. چون جنگ پیش آید، فریاد «فرار کن»، «درو» شما بلند است... به خدا سوگند به حالی درآمده‌ام که امیدم از شما بریده، نه گفتارتان را تصدیق می‌کنم و نه به یاری شما امید دارم و نه به وسیله‌ی شما دشمن را بیم دهم ...

بخش اول این کلام، توبیخ و تانیب است؛ ولی از آنجا شکوه شروع می‌شود که حضرت خطاب به آن‌ها می‌فرماید: در مجالس که می‌نشینید، زبان‌هایتان برای خودستایی باز است و فخرفروشی و گزافه‌گویی می‌کنید، چنان که گویی مردان شجاعی هستید و اهل عمل؛ ولی همینکه وقت جنگ فرا رسد، بلافاصله عقب‌نشینی کرده و یکدیگر را از وارد شدن در آن برحذر می‌دارید و به دیگران اعلام می‌کنید که مواظب خودشان باشند که با وارد شدن در جنگ آسیب نبینند. چرا این همه دوگانگی؟!

بخش آخر این کلام، اظهار بیزاری و نومیدی از آن‌هاست؛ چنانکه با صراحت اظهار می‌دارد که هیچ حسابی برای شما باز نکرده‌ام و شما را به هیچ گرفته‌ام؛ چون بارها شما را آزموده‌ام.

۳.۹. شکوه از متهم شدن به قتل عثمان

... لوأمرتُ به لکنْتُ قاتلاً، أونهیئتُ عنه لکنْتُ ناصراً... (خطبه‌ی ۳۰).

عبارت فوق، قسمتی از سخنان آن حضرت درباره‌ی کشته شدن عثمان است. امام علی(ع) در شورش علیه عثمان که منجر به کشته شدن او شد، این چنین موضع‌گیری می‌کند:

«اگر به کشتن عثمان امر کرده بودم، بی شک قاتل او بودم و اگر از کشتن او نهی کرده بودم به یقین یاورش بوده‌ام.» یعنی: نه من به کشتن او امر کردم، و نه با شمشیر از او به دفاع برخاستم؛ اما دفاع آن حضرت از عثمان در مدت محاصره و قبل از آن، با موعظه و نصیحت مسلم است. همان حضرت بود که به امام حسن و امام حسین(ع) امر فرمود مردم را از اطراف خانه‌ی عثمان متفرق کنند.

امام علی(ع) از این‌که او را به قتل عثمان متهم کرده‌اند، شکوه می‌کند و بطور صریح اعلام می‌دارد که من به کشتن عثمان فرمان نداده‌ام و خودم نیز مرتکب این کار نشده‌ام؛ از طرفی یاور او هم نبوده‌ام.

۳.۱۰. شکوه از بی‌وفایی نزدیکان

... فقلْ له: يقولُ لكُ ابنُ خالك: عرفتنی بالحجازِ وأنكرتنی بالعراقِ، فما عدامآبدا؟! (خطبه‌ی ۳۴)

عبارت فوق قسمتی از سخنان آن حضرت به ابن عباس است؛ هنگامی که پیش از آغاز جنگ جمل او را به سوی زبیر روانه کرد تا او را از آن فتنه منصرف کند و به سوی حق باز گرداند؛ می‌فرماید: «به زبیر بگو: پس‌دایات می‌گوید تو حق مرا در حجاز شناختی و در عراق انکار کردی. از آنچه روشن و آشکارا بود چه چیز تو را منصرف کرد و باز داشت؟» (یعنی چه چیز تو را از آن بیعتی که با من داشتی منصرف کرد؟! سیدرضی می‌گوید: امام علی(ع) نخستین کسی است که این سخن را بر زبان آورده است.

در کلام مذکور، شکوه‌ی امام علی(ع) از زبیر، خویشاوند نزدیکش، است که به وسیله‌ی ابن عباس برایش پیام

می‌فرستد که تو در گذشته با من بیعت کردی، چه امری تو را از این بیعت منصرف ساخت؟ منظور این است که من همان شخص سابق هستم؛ چرا تو از من روی گردان شده و با فتنه همراه گشته‌ای؟!»

۳.۱۱. شکوه از تن به خواری دادن بعضی از مردم

... اذا دعوتکم الی جهاد عدوکم دارت أعینکم کأنکم من الموت فی غمره و من الذُّهول فی سکره ... (خطبه‌ی ۳۶). چون شما را به جهاد با دشمنان دعوت کنم، چنان چشمتان در حدقه می‌گردد که گویا در سخت‌ترین گرداب مرگ و در آخرین سكرات بیهوشی و غفلت آن دچارید.

این شکوه بعد از یک اظهار تنفر و توبیخ شدید است که حضرت با لحن بسیار شدیدی خطاب به آن‌ها می‌فرماید: «آفت بر شما باد! من از عتاب و خطاب با شما خسته و فرسوده شدم. آیا شما به زندگی پست دنیا به جای آخرت و به ذلت به جای عزت راضی شده و بدان تن داده‌اید؟!» بعد از آن شکوه از آن‌ها بیزاری می‌جوید و می‌فرماید: «تا شب دنبال روز است، دیگر شما مورد وثوق من نخواهید بود!»

انگیزه و عامل شکوه‌ی مذکور، نافرمانی مردم در برابر امام(ع) و تن دادن آن‌ها به ذلت است و هر قومی که به خواری تن دهد و از پذیرفتن سخنان حق خودداری کند، از بین رفتنی است.

۳.۱۲. شکوه از سبک مغزی و سست عنصری بعضی از مردم

... و قد کنت نھیتمکم عن هذه الحکومه فابیتم علی اباء المناذین، حتی صرفت رأیی الی هواکم و انتم معاشرُ اخفاء الهام، سفهاء الاحلام، ولم ات - لا ابالکم - بجرأ، ولا اردت لکم ضراً. (خطبه‌ی ۳۹)

... من همواره شما را از قضیه‌ی حکمیت نهی کردم؛ ولی شما چون مردم حق‌ناپذیر خلاف پیشه، از رأی من سرپیچی کردید؛ تا آنکه من رأی خود را تابع خواهش‌های شما گرداندم و شما گروه سبک‌مغزان و سست اندیشه‌اید. ای بی‌پدران! من کار زشت و خطرناکی انجام نداده‌ام و درباره‌ی شما به اندیشه‌ی زیان برنخاسته‌ام.

این خطبه اغراض مختلفی را در بردارد و جامع تخویف، تحذیر، توبیخ و شکوه است. بخش اول این خطبه که در اینجا نیآورده‌ایم تخویف و تحذیر و بخشی که در اینجا آمده است، توبیخ و شکوه است. این که حضرت می‌فرماید: «شما سبک مغز و سست اندیشه‌اید» و «ای بی‌پدران!» توبیخ و تأنیب است و قسمت‌های دیگر شکوه می‌باشد.

انگیزه‌ی شکوه در این خطبه نافرمانی‌های مکرر مردم در مقابل امام(ع) است و امام در حالی این شکوه را بر زبان می‌آورد که در اوج نگرانی و ناراحتی است؛ می‌فرماید: وای بر آن مردمی که از شدت ناراحتی راهبر بی‌همتای خود نمی‌هراسند و باز هم به گزافه‌های خود ادامه می‌دهند. این شکوه نه تنها با توبیخ و تأنیب آمیخته، بلکه ابراز بیزاری در درون آن نهفته است.

۳.۱۳. شکوه از سستی مردم در امر جهاد

... دعوتکم الی نصر اخوانکم فجر جرتم جر جرّة الجمل الاسرّ و تذاقلتم تناقل النّضو الادبر، ثمّ خرج الی منکم جنید متذائب ضعيف " کاتما یساقون الی الموت وهم ینظرون " (خطبه‌ی ۴۰).

شما را به یاری برادرانتان دعوت کردم و شما چون شتران دردمند زخم دار، ناله‌های دردمندان و صداهای در هم و بر هم به راه انداختید، و چون چارپایان پالان زده و اماندگی نشان دادید. بعد از این همه اظهار درماندگی، دسته‌ای سرباز لنگان‌لنگان و ناتوان برای کمک به سوی من راه افتاد که گویا به سوی مرگ سوق داده می‌شوند و آنان با چشم ناامیدی، مرگ را مشاهده می‌کنند.

امام علی(ع) در حالی این خطبه را ایراد کرد که از جنگ نعمان بن بشیر، یاور معاویه، در عین التمر اطلاع یافت. غرض غالب در این خطبه شکوه است که از ابتدا تا انتهای آن دیده می‌شود؛ هر چند در لابلای آن اغراض دیگری نیز نهفته است. این سخن، از شکوه‌های دلخراش و جانکاه امام علی(ع) است که مظلومیت آن حضرت را به خوبی نمایانگر است. انگیزه‌ی اصلی آن مشاهده‌ی سستی و زبونی و بی‌ارادگی و نافرمانی و فرومایگی مخاطبان است.

۳.۱۴. شکوه از کج‌فهمی خوارج

... کلمه حق یراد بها باطل! نعم انه لا حکم الا لله، ولكن هؤلاء یقولون: لا امره الا لله...

سخن حقیقی است که باطلی بدان اراده شده است! آری در حقیقت چنین است که حکومت جز برای خدا نیست؛

ولی این افراد می‌گویند: زمامداری نباید باشد مگر برای خدا ...

خوارچ پس از جنگ صفین و پشت سر گذاشتن طرح دسیسه‌آمیز حکمیت و شکست در این راه، به حیل‌های جدیدی متوسل شده و شعار سفسطه‌آمیزی را سردادند و آن شعار «لا حکم الا لله» بود. هنگامی که امام علی(ع) شعار آن‌ها را شنید، با شکوه‌ای روشنگر، مغالطه‌آمیز بودن کلامشان را بیان داشت. درست است که حکم تنها از آن خداست، ولی این بدان معنا نیست که هیچکس نباید حکومت کند. «حضرت در مقابل آنان، نتایج زمامداری و حکومت را بیان می‌فرماید که هرکس باشد، وجودش برای مصالح عمومی لازم است. پس تا وقتی که این نتایج حاصل است، مخالفت جایز نیست.»

سخن فوق، شکوه از سردهندگان آن شعار و روشنگری برای دیگران - جزخوارچ - است. چون خوارچ هنگام سردادن این شعار در حالتی بودند که روشنگری در آن‌ها هیچ تأثیری نداشت. انگیزه‌ی این شکوه کج‌فهمی، قشری‌گری، لجاجت و دل‌مردگی خوارچ است.

۳.۱۵. شکوه از بدل گرفتن دغلكاری به عنوان زیرکی

... ولقد اصبحتنا فی زمانٍ قد اتخذَ اکثرُ اهلِهِ العَدْرَ کِیْساً، و نَسَبَهُمْ اهلُ الجَهْلِ فیهِ الی حُسْنِ الحِیلِ ... (خطبه‌ی

۴۱).

ما در روزگاری بسر می‌بریم که بیشتر مردمان آن دغلكاری را به نام زیرکی گرفته‌اند و مردم نادان این روزگار، عمل چنین مردم فریبکاری را به حسن تدبیر نسبت می‌دهند ...

موضوع این خطبه، وفاداری و دغلكاری است. شکوه‌ی امام(ع) در این بخش از خطبه این است که بسیاری از مردم زمانش، حیل‌گری و دغلكاری را زرنگی و کاردانی می‌دانند و چه بسا شخص زیرک حقیقی را به دلیل رعایت موازین مختلف شرعی، ساده‌اندیش می‌پندارند. این کلام، خطبه‌ی ۲۰۰ نهج‌البلاغه را به یاد می‌آورد که حضرت می‌فرماید: «به خدا سوگند که معاویه باهوش‌تر و زیرک‌تر از من نیست. او پیمان‌شکنی و دغلكاری می‌کند و اگر پیمان‌شکنی و دغلكاری ناپسند نبود، من زیرک‌ترین بودم.»

انگیزه‌ی این شکوه، ظاهربینی و سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی مردم است.

۳.۱۶. شکوه از قضاوت عجولانه و بی‌تابی سپاهیان

اما قولکم: اکل ذلک کراهیه الموت؟ فوالله ما ابالی، دخلت الی الموت أو خرج الموت الی. و اما قولکم شکاً فی اهل الشام! فوالله ما دفعت الحرب يوماً الا و أنا اطمع أن تلحق بی طائفه فتهدی بی ... (خطبه‌ی ۵۵).

اما گفتار شما: که آیا این همه «تأمل و تردید» برای هراس و کراهت از مرگ است؟ به خدا سوگند باک ندارم که به سوی مرگ بروم و در میدان آن وارد شوم، یا مرگ به سوی من بیرون آید. اما گفتارتان که شاید درباره‌ی اهل شام شک و تردیدی باشد، پس به خدا سوگند، هیچ روزی در کارزار مسامحه نکردم، مگر به امید آنکه گروهی به من ملحق و به وسیله‌ی من هدایت شوند ...

پیش از حرکت امام(ع) از کوفه به شام برای جنگ صفین، مدت‌ها آن حضرت اجازه‌ی جنگ نداد و علتش این بود که چون مردم شام در اثر تبلیغات معاویه، شخصیت و اهداف امام علی(ع) را نمی‌شناختند، شاید به اشتباه خود پی برده، هدایت شوند؛ ولی مردم عراق با بی‌صبری به حضرت عرضه داشتند که چرا فرمان جنگ صادر نمی‌کنی؟ بعضی گفتند شاید امام(ع) از مرگ هراس دارد و بعضی تصور کردند ممکن است در روا بودن جنگ با شامیان تردید کرده است. امام(ع) جهت رفع توهم، سخن فوق را بیان داشته‌اند که شکوه‌ای در آن نهفته است. او در کلام خود از کج‌فهمی و بی‌ظرفیتی مردم شکوه می‌کند و دلیل عدم فرمان جنگ را بیان می‌دارد.

۳.۱۷. شکوه از استدلال نابجا و کورکورانه‌ی قریش

... فقال علیه السلام: احتجوا بالشجره وأضاعوا الثمره (خطبه‌ی ۶۷)

پس امام علی(ع) فرمود: «قریش به درخت استدلال کردند، ولی میوه‌ی درخت را ضایع ساختند.» خطبه‌ی ۶۷ نهج‌البلاغه، سخنان آن حضرت درباره‌ی انصار است. پس از رحلت رسول خدا، چون خبرهای غیرمنتظره‌ی سقیفه به آن حضرت رسید، فرمود: انصار چه گفتند؟ عرض کردند:

انصار گفتند: از ما امیری باشد، از شما هم امیری. آن حضرت فرمود: پس چرا با آنان احتجاج نکردید بدین که رسول خدا(ص) درباره‌ی آنها وصیت کرده که به نیکانشان احسان و از بدانشان گذشت شود؟ گفتند: این وصیت چه حاجتی علیه آنان است؟ آن حضرت فرمود: اگر خلافت و امارت در میانشان بود، وصیت درباره‌ی آنان نمی‌شد. آنگاه فرمود: قریش چه گفتند؟ گفتند: آنها چنین استدلال کردند که آنان از شجره‌ی پیامبر اکرم(ص) هستند. حضرت فرمود: «به درخت استدلال کردند ولی میوه‌ی درخت را ضایع ساختند.

شکوه‌ی امام علی(ع) در کلام مذکور، از استدلال نابجا و کورکورانه‌ی قریش است که آنها با نسبت دادن خود به شجره‌ی طیبه‌ی پیامبر اکرم(ص) میوه‌ی آن شجره، امام علی(ع) را رها کرده، به غیر آن حضرت گرویدند. انگیزه‌ی این شکوه، سطحی‌نگری و سخن مغالطه‌آمیز قریش است.

۳.۱۸. شکوه از فرومایگی و بزدلی بعضی از مردم

کم اداریکم كما تُداری البکارُ العمدةُ والثيابُ المتداعيةُ ! کَلِّمًا حِیصَتِ مِّنْ جَانِبِ تَهْتِکَتِ مِنْ آخِرَ، کَلِّمًا اِطْلَ عَلَیْکُمْ مَسْرُورًا مِنْ مَنَاسِرِ اَهْلِ الشَّامِ اِغْلَقَ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بَابَهُ وَانْجَحَرَ اِنْجَحَارَ الصَّبِّهِ فِی جُحْرِهَا وَ الصَّبُّعِ فِی وَجَارِهَا (خطبه‌ی ۶۹).

تاکی و تا چند با شما مدارا و ملامت کنم؟! آن چنان که با کره شترکوهان ساییده و جامه‌ی پوسیده‌ای مدارا می‌شود؛ جامه‌ای که از هر طرف درز گرفته شود، از طرف دیگر پاره گردد؟! همین که یک دسته باز شکاری از بازهای شام بر سرتان فرود می‌آیند، هریک از شما در خانه را به روی خود بسته مانند سوسمار در سوراخش، و کفتار در لانه‌اش، به خانه‌ها پناهنده می‌شوید. خطبه‌ی ۶۹ نهج‌البلاغه، شامل دو قسمت می‌باشد. غرض قسمت اول که در اینجا ذکر شده است، شکوه و غرض بخش دوم که ذکر نشده، توبیخ و سرزنش شدید است. انگیزه‌ی شکوه در کلام مذکور مانند بسیاری از سخنان مشابه حضرت، سستی و بی‌ارادگی و فرومایگی مردم تحت امر آن حضرت است.

۳.۱۹. شکوه از متهم شدن به دروغ

اما بعد، یا اهل العراق..... لقد بلغنی أنَّکُم تقولون: علیٌّ یُکذِبُ، قاتلکم اللهُ تعالیٰ ! فعلی مَن اِکذِبُ؟ اَعْلَى اللهُ، فانا اَوَّلُ مِنْ اَمْنٍ به ! ام علی نبیّه؟ فانا اَوَّلُ مِنْ صَدَقَهُ ! کَلَّا وَاللَّهِ، لَکِنَّهَا لِهَجَّةٌ غَبْتَمَ عَنْهَا، وَلَمْ تَکُونُوا مِنْ اَهْلِهَا ... (خطبه‌ی ۷۱). ای اهل عراق! ... به من خبر رسیده که شما می‌گویید: علی دروغ می‌گوید. خدا شما را بکشد! من بر چه کسی دروغ می‌بندم؟! آیا بر خدا؟! با آنکه نخستین کسی هستم که به او ایمان آورد. یا بر پیامبرش؟ با آنکه اول کسی هستم که او را تصدیق کردم! نه، چنین نیست به خدا قسم، بلکه گفتاریست که شما از آن بیگانه‌اید و شایسته‌ی دریافت آن نیستید.

شکوه‌ی فوق از جمله شکوه‌های دردناک مولای متقیان امام علی(ع) است که در تلخی و جانکاه بودن کم‌نظیر است. با شنیدن این شکوه روح هر انسان حق‌طلبی به درد می‌آید. و دردناکتر این است که خدای ناکرده، انگیزه‌ی این شکوه در مورد انسان‌های دیگری که امام(ع) را الگوی خود قرار داده‌اند، تکرار شود.

۳.۲۰. شکوه از حق‌کشی و قطع رابطه‌ی خویشاوندی

اللَّهِمَّ اِنِّی اَسْتَعْدِیْکَ عَلَی قَرِیْشٍ وَ مَن اَعَانَهُمْ فَاتَّهَمُ قَدْ قَطَعُوا رَحْمِی وَ اِکْفُوْا اِنَائِی ... (خطبه‌ی ۲۱۷). بار خدا! از تو بر قریش یاری می‌خواهم که آنها پیوند خویشاوندی را بریدند و کار را بر من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند، در حقی که از آن من بود نه آنان و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند حق را توانی به دست آورد و توانند تو را از آن منع کرد. پس کنون شکیبای باش افسرده و یا بمیر به حسرت مرده، و نگرستم و دیدم نه مرا یاری است؛ نه مدافعی و مددکاری جز کسانم که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم. پس خار در دیده خلیده، چشم پوشیدم و از غصه آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم و شکیبایی ورزیدم در خوردن خشمی که از حنظل تلخ‌تر بود و دل را از تیغ برنده، دردآورتر.

امام علی(ع) در این خطبه، از دست مردم قریش نزد خداوند شکوه کرده، حق‌کشی‌های آنان را بازگو می‌کند. آنانی که در حق آن حضرت بی‌انصافی را به حدّ اعلی رسانیدند و تا توانستند دل امام را خون کردند..... امید است پیروان

امروزین آن امام همام چنان نکنند که آن‌ها کردند!!

۴. شکوه‌های قدسی یا معرفتی^۳

بعضی از شکوه‌های امیرالمؤمنین علی(ع) ناظر بر عوامل و انگیزه‌های یاد شده نیست و در آن شکوه‌ها، حضرت از شخص یا اشخاص ویژه‌ای شکوه نمی‌کند؛ بلکه حاکی از بُعد معرفتی و قدسی و مرتبه‌ی منیع و والای ولایی آن حضرت است. ممکن است شکوه‌ی قدسی در نهج‌البلاغه به طور مستقل مشاهده شود و یا در نتیجه گیری شکوه‌های دیگر دیده شود. به بیان دیگر، شکوه‌های قدسی در طول شکوه‌های دیگر نیست، بلکه در عرض آن‌هاست. نظر به این‌که در این مقاله بنا بر اختصار است، به یکی از نمونه‌های بارز آن اشاره می‌شود.

کمیل بن زیاد می‌گوید: امیرالمؤمنین علی(ع) دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد، آنگاه آه پر دردی کشید و فرمود:

يا كميلُ بنُ زيادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيهِ فَخِيرُهَا أَوْعَاهَا، فَاخْفِظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ وَبَانِي وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاهِي، وَ هَمَجٌ زَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.

ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها بسان ظرف‌هایی هستند که بهترین آن‌ها فراگیرترین آن‌هاست؛ پس آنچه را که می‌گویم نگاهدار. مردم سه دسته هستند: دانشمند الهی و آموزنده‌ای بر راه رستگاری و پشه‌های دست خوش باد و همیشه سرگردان که به دنبال هر سرو صدایی می‌روند و با ورزش هر بادی حرکت می‌کنند؛ نه از روشنایی دانش نور می‌گیرند و نه به پناهگاه استواری پناه می‌برند ...

سپس حضرت با اشاره به سینه‌ی مبارکشان می‌فرماید:

هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعَلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَهُی! بَلَى أَصَبْتُ لِقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمَلًا آلَهی الدِّینِ لِلدُّنْیَا وَ مُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَی عِبَادِهِ... (حکمت ۱۴۷).

بدان که در اینجا دانش فراوانی انباشته است! ای کاش کسانی را می‌یافتم که می‌توانستند آن را بیاموزند. آری تیز هوشانی می‌یابم، اما مورد اعتماد نمی‌باشند؛ دین را وسیله‌ی دنیا قرار داده و با نعمت‌های خدا و با برهان‌های الهی بر دوستان خدا فخر می‌فروشند؛ یا گروهی که تسلیم حاملان حق می‌باشند، اما ژرف اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند که با اولین شبهه، شک و تردید در دلشان ریشه می‌زند پس نه آن‌ها، و نه اینها، سزاوار آموختن دانش‌های فراوان من نمی‌باشند (نواب لاهیجی، ۱۳۷۹).

دلیل این‌که امیرالمؤمنین(ع) کمیل را مورد خطاب خود قرار داده این است که او صاحب سرّ امام(ع) است. کمیل با علی(ع) به سوی قبرستان می‌رود؛ زیرا سخن آن حضرت سخنی عادی و خطاب به عموم مردم نیست، بلکه سخنی ویژه است و شخصی مانند کمیل باید آن را بشنود و آن هم در فضایی آرام و تأمل برانگیز. وقتی که امیرالمؤمنین(ع) با اشاره به سینه‌ی مبارک خویش می‌فرماید دانش فراوانی در اینجا جمع شده و کسی را نمی‌یابم که بتواند حامل آن باشد، از شخص یا اشخاصی شکوه نمی‌کند، بلکه این شکوه حاکی از ژرفای معرفتی آن حضرت است.^۴ فرازهایی از خطبه‌ی ۲۰۲ و نامه‌ی ۱۵ نهج‌البلاغه از این نمونه است.

۵. نتیجه گیری

با بررسی شکوه‌های امام علی(ع) در نهج‌البلاغه و ژرف‌نگری در جهت‌گیری‌های آن حضرت نسبت به افراد و جریان‌های مختلف و انگیزه‌های گوناگون سخن، به نتایجی کلی و اساسی دست می‌یابیم که مهمترین آن‌ها عبارتست از:

۱. عملکرد هر فرد و یا هر گروه و هر اجتماع انسانی، ممکن است موجب شادی و نشاط دیگران و یا نگرانی و حزن و اندوه و خشم و غضب آن‌ها شود؛ به حدّی که دل آن‌ها به درد آید و لب به شکوه و عتاب گشایند؛ پس عملکرد هر

کس تنها به خودش وابسته نیست، بلکه دیگران هم از آن متأثر می‌شوند. بنابراین انسان باید بیش از آنچه تصور می‌کند مراقب اعمال و رفتار خویش باشد.

۲. هرکس باید از سرگذشت پیشینیان پند گیرد. مردم زمان امام علی(ع) چه کردند که این همه آن حضرت از دست آن‌ها ابراز انزجار نموده، گاهی با زبان توبیخ و تانیب و زمانی سرزنش و گاهی با عتاب و شکوه با آن‌ها روبرو می‌شود؟ بنابراین دقت در موضع‌گیری‌های هر فرد و یا هر گروه موجب می‌شود که ما انسانها آن عملکرد را نداشته باشیم، بلکه بر عکس، جهت‌گیری‌های یاران با وفای آن حضرت را سرمشق خود قرار دهیم. رفتار و گفتار و اندیشه‌ی آن‌ها چگونه بوده است که آن حضرت آن‌ها را می‌ستاید و به آن‌ها اعتماد دارد و همیشه با آن‌ها همراه است.

۳. عواملی که موجب گشته است این همه ضعف و زبونی، بدخلقی، عصیان و نافرمانی و کج‌فهمی بر مردمی مانند اهل کوفه عارض گردد، شناسایی می‌شوند، تا قبل از این‌که عنان اختیار از کف ربنوده شود، پیشگیری لازم صورت پذیرد.

۴. هدف از خلقت انسان، رسیدن به کمال مطلق است و اگر به کمال مطلق نرسد، خاصیت وجودی خود را نشان نداده است. برای رسیدن به آن هدف متعالی که زندگی ایده‌آل و یا حیات طیبه نامیده می‌شود، ابزارهایی لازم است که با استفاده از آن‌ها می‌توان به هدف دست یافت. در این مورد سه مرحله در پیش روی هرکس است:

الف: داشتن درد طلب (خواستن با تمام وجود) جهت رسیدن به آن غایت متعالیه همراه با آگاهی؛ همان‌گونه که گفته‌اند: «قدم اوّل در سلوک یقظه است»

ب: شناسایی ابزارها و وسایل لازم برای حرکت. در این مرحله، لازم است همه‌ی عواملی که برای پیمودن این راه دراز لازم است، شناسایی شود.

ج: به‌کارگیری آن وسایل و ابزارها و تطبیق آن‌ها با زندگی و حرکت به سوی مقصود. بنابراین سخنان امام علی(ع) در نهج‌البلاغه، پس از قرآن، از بهترین وسایل و ابزارها برای حرکت در جهت هدف غایی انسان است.

۵. از آنجا که دردها و مشکلات جامعه‌ی کنونی و افراد و موانع رسیدن به هدف غایی تا حدّ زیادی مشخص است، لازم است نسل کنونی با بهترین شیوه با نهج‌البلاغه آشنا شوند؛ مطالب آن را بخوانند و در آن تأمل و ژرف‌اندیشی کنند؛ نکات آن توسط اهل فن با زیباترین سبک به شیوه‌ای کاربردی تفسیر و بازگو گردد و به کار گرفته شود و در هر مرحله، نتایجی که از عمل به آن نکات به‌دست می‌آید، ذکر شود تا موجبات دلگرمی و سرعت بخشیدن به کار دیگران را فراهم سازد.

یادداشت‌ها

۱. گفتار «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (اگر پرده‌ها کنار رود به یقین من افزوده نگردد) نیز در همین راستا است. این گفتار در نهج‌البلاغه نیست، ولی نسبت آن به امام علی(ع) مشهور است.

۲. ضرب المثلی است که گفته‌اند: «لو کان یطاع لقصیر أمر» اگر دستور و امری از قصیر اطاعت می‌شد. توضیح این مثل چنین است که قصیر بن سعد، غلام یا هم پیمان جزیمه‌الابرش است که یکی از سلاطین عرب بود. جزیمه پسر زباء، ملکه‌ی جزیره را می‌کشد و همان موقع زباء پیامی به جزیمه می‌فرستد که حاضر است به همسری او درآید. جزیمه می‌پذیرد و با هزار سوار به راه می‌افتد و بقیه‌ی لشکریانش را با برادر خواهرش، عمرو بن عدی، در محل خود می‌گذارد. در این هنگام قصیر به جزیمه نصیحت می‌کند که از این سفر صرف نظر کند، ولی جزیمه موعظه‌ی قصیر را نمی‌پذیرد. وقتی که جزیمه به نزدیک جزیره می‌رسد، لشکریان مجهز زباء از او استقبال می‌کنند، ولی هیچگونه احترام و اکرامی در مورد جزیمه به جا نمی‌آورند. قصیر به جزیمه نصیحت می‌کند که باز گردد؛ زیرا زباء ممکن است حيله کند. جزیمه نصیحت او را نمی‌شنود. وقتی که وارد جزیره می‌شود، زباء با حيله‌گری جزیمه را می‌کشد و قصیر می‌گوید: «امر قصیر اطاعت نمی‌شود.» امام علی(ع) در کلام خود به این ضرب‌المثل اشاره دارد.

۳. این عنوان از افاضات استاد ارجمند و فرزانه، جناب آقای دکتر محمّد یوسف نیری، اقتباس شده است.

۴. در کلام امیرالمؤمنین علی(ع)، در حدیث نورانیت، رگه‌هایی از شکوه‌های قدس دیده می‌شد. (ر.ک. مجلسی، ج

منابع

- احمد بدوی، احمد (۱۹۶۴م). *اسس النقد الأدبی عند العرب*. القاهرة: مکتبه نهضه مصر بالفجالة.
- تهانوی، محمدعلی بن علی (۱۸۶۲م). *کشاف اصطلاحات الفنون*. مطبعه استانبول.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۶۰هـ). *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جعفری، سید محمد مهدی (۱۳۷۲هـ). *پرتوی از نهج البلاغه*. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- الخوری الشرتونی، سعید (۱۸۹۲م). *اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد*. بیروت: دار بیروت للطباعه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳هـ). *لغت نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۸هـ). *ترجمه نهج البلاغه*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- صالح، صبحی (۱۳۹۵هـ.ق). *تصحیح نهج البلاغه*. قم: دارالهجره.
- علامه مجلسی. *بحارالانوار*. ج ۲۶، بیروت: داراحیاء التراث العربی [بی تا]
- مولوی، جلال الدین. (۱۳۸۰هـ). *مثنوی معنوی*. به کوشش: کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- المیدانی، ابوالفضل (۱۹۸۷م). *مجمع الأمثال*. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالجیل.
- نواب لاهیجی، میرزا محمد باقر (۱۳۷۹هـ). *شرح نهج البلاغه*. تصحیح و تعلیقات: سید محمد مهدی جعفری و محمدیوسف نیری، تهران: میراث مکتوب